

رایاد تماشاگر می آورد. از این که بگذریم درک و ارائه‌ی صحیح او بطور کلی، و همفکریش با اندیشه‌ی مطروحه، و نیز احساس و نرمش و تمرکز حواس او در بازی، باعث موفقیت جدی این طرح (نسبتاً سنگین برای عامه) شد.

اما پخش و کنترل تلویزیونی يك نمایش خود مسئله‌ای شده است؛ با این همه امکانات فریب‌دهنده تلویزیون، و با این مسئولیت نداشتن مسئولان پخش، و شتابزدگی ایشان وقتی که می‌بینند بسیاری از مواد پیش‌بینی شده آماده نیست، و ندانم‌کاری سرپرست دوربین‌ها که آشنائی قبلی با جریان نمایشنامه ندارد، و سستی دکورها که هر دم ممکن است فرو بریزد، و خیلی چیزهای دیگر . . . و مثل اینکه تا تلویزیون هست وضع بر همین قرار خواهد ماند.

درباره‌ی روزنه آبی

نمایشنامه درسه پرده . نوشته‌ی اکبر رادی ۱۳۴۱

نمایشنامه روزنه آبی درسه پرده ظاهراً مسئله‌ی معارضه یا منازعه نسلها را مطرح می‌کند، ولی بنظر می‌رسد که نویسنده - شاید ندانسته - بیشتر سرگشتگی نسل نورا ترسیم کرده است تا معارضه دو نسل نو و کهن را. بهر حال این نمایشنامه هر دو جهت را دارد و هر بار می‌تواند از یکی از این دو جهت بررسی شود.

اول برویم سر محور (تم) خود خواسته نمایش که حرف کهنه‌ایست این ماجرای کشمکش و برخورد دو نسل، و اینجاست نمایش آن بر پایه‌ای محکم و جدی استوار نیست، ضعیف است و قانع نمی‌کند. شاید بعلت باسماه‌ای بودن چندتا از آدم‌های بازیست، خصوصاً «پیربازاری» که يك رکن اصلی است، و یکی از دو طرف قضیه فقط و فقط اوست. و قضیه اینست:

در رشت مردی بازمانده از افتخارات و طمطراق دوره قاجار بنام «پیربازاری» که تاجر ماهی است با خست و افکار شیطننت بار کهنه‌اش خانواده‌اش را در تنگنای روحی قرار داده، بطوری که پسرش «احسان» به تهران گریز زده و زنش «خانمی» و دخترش «افشان» هم با او نمی‌جوشند. در جوار منزل این آدم «انوش فومنی» زندگی می‌کند که افکار روشن‌فکرانه‌اش - نه در نمایشنامه بلکه پیش از شروع آن - احسان و افشان و جوان دیگری بنام «همایون» را تحت تأثیر قرار داده است. این انوش می‌آید به خواستاری افشان، و پیربازاری که قصد دارد دخترش را در قبال ثروت پیرمردی با اسم «حاجی زاده» (پدر همایون) باو عرضه کند، و از طرفی تاب تحمل حالات روشن‌فکرانه‌ی انوش را ندارد، برای دهن کجی به این عشق و خواستاری بمسافرتی میرود به املاکش در پیر بازار. در این مدت احسان برشت می‌آید تا مقدمات

مالی سفرش به آلمان رافراهم کند، انوش وافشان هم تصمیم می گیرند بروند يك شهر آفتابی (شاید شیراز) زندگی کنند ، همایون هم می خواهد به جهانگردی دست بزند . پیربازاری برمی گردد و وقتی در خانه اش را می گوید از این نسل نو کسی در را بروی او باز نمی کند.

ماجرا با ترتیب عادی و آسان و حتی تکراری داستانش محمل مطمئنی برای برخورداردی شایسته بین دو سنخ فکری کهنه و نو نیست . شاید بهتر بود انگیزه این برخوردارد يك مسئله مهم فکری یا اجتماعی و یا کارا کترستیک باشد، بجای عشق انوش وافشان که باندازه کافی هم پرداخته شده و حدود ارزش آن - از نظر خود آنها- هنوز برای خواننده قابل لمس نیست .

حالا مختصر مطالعه ای بکنیم این پیربازاری را که وجودش بعنوان يك اصل موجود و محتوم در نمایشنامه مرگزیتی دارد. نویسنده در مورد او رویه ناشیانه ای پیش گرفته است و چون میخواست روشن فکران نمایش یعنی دسته مقابل او را درخشان و متبلور کند آمده طرف مقابل یعنی پیربازاری را بیش از حد به لجن کشیده است . عجالتاً پیربازاری حرفهای هوشمندانه و ردالت آمیزش را با آگاهی میزند. یعنی این آدم به کارا کتر خودش ایمان ندارد، یا اینها جزء کارا کترش نیست، میدانند کارهایش رذیلانه است و آنها را اعمال میکند، میدانند آنچه را که اعمال کرده رذیلانه بوده و به آن افتخار میکند، هیچ ناگزیری هم این امر را توجیه نمی کند، این محض اشتباه است، عملا هم می بینیم که در روزنه آبی پیربازاری دیگر آدم نیست، آدمکی است مسخره و میان تهی .

پیربازاری بیش از حد «آریاگون بازی» درمی آورد درخت، و کمتر از حد در قدرت. او از همان اول بازی موجود زبونی است که هر کس با او بند میکند و متلک میگوید دستش می اندازد. اصلا کسی نیست که رویش حساب بشود، تا چه برسد که یک طرف منازعه باشد. مگر که بگوئیم چون نبض اقتصادی این خانواده در دست اوست باید رعایتش را بکنند، که نمی کنند. این آدم با حرفهایش فقط وقت تلف می کند و گرنه عملا از او کاری ساخته نیست. این هم هست که معلوم نیست او از چه چیزی جا خالی میکند و به مسافرت میرود، اصلا برای چه میرود و رفتن او اگر برای پیش آوردن آخرین صحنه پرده سوم - بازگشت - نیست برای چیست. چه ناگزیری در بین است، چه بهره برداری خود او از این رفتن می کند و چه بهره برداری نویسنده از این ماجرا .

از طرفی چون کارا کتر پیربازاری ترکیبی است، نه خلق مطلق است، نه تیپ مطلق، بنابراین او کارهایی میکند که در قالبش نیست، از جمله چرا این آدم اینقدر کتاب خوان معرفی میشود، و موجودی چنین حسابگر چطور وقتش را با خواندن کتاب های قطور چرمی تلف می کند؟

- بگذریم از این موجود برویم سردیگران .

روشنفکران نمایشنامه تقریباً خوب ترسیم شده اند، هر چند این جا هم حرفی

هست و آن اینکه چرا اینقدر بهم شبیه اند. علتی میتوان برای این موضوع یافت اما اصولاً صحیح نیست که در نمایشنامه ای چهار تصویر با چهار اسم باشد منتهی از يك كليشه. گذشته از این گفتنی است که بتقریب ماجرای این نمایشنامه باید در سالهای ۱۳۳۵/۳۶ بگذرد که نسل بعد از آن سال کذائی می نشست روسو و نیچه و ژید میخواند و حرفهای قلمبه پس میداد، نبوغ را در تظاهر به نبوغ و جنون (آنطور که راجع به عادات نوابخ خواند بود) جستجو میکرد، حرف از گریز میزد، کارهای غریب میکرد و از درون و بیرون آشفته و و بی ایمان بود. امروزه روز آن طرز کار روزندگی کمتر مطرح است، آن اخلاق هم مرد، طور دیگری عادتشان دادند، اگر امروزه چیزی این نسل را بحرکت می آورد تو بیست است، درخشش نئون کورشان کرده، و فریاد راك کرشان، تا کور شود هر آنکه... بهر حال قهرمانان روزنه آبی در مرزی از این تحول روبروی هم می ایستند، و به بینیم نسل نو در آن چه می کنند؛

چون چهار روشنفکر نمایشنامه در واقع چهار تکه تکمیلی يك وجود اند (که خود نویسنده باشد) نویسنده در هر لحظه یکی از آنها را حاضر کرده است تا بتواند خود را اعمال کرده باشد و حرفهایش را - که گاهی جالب هم هست - زده باشد. اینکه هر چهار جوان نسل نو در محیط این نمایشنامه روشنفکرند خواهی نخواهی يك قاعده بوجود می آورد در مورد سطح متوسط فکر میان این نسل که از واقعیت دور است. از طرفی این روشنفکران گاهی خودشان هم می دانند که دارند قلمبه میگویند و گاهی نمی دانند که چه میگویند. بهر صورت این نسل نو که قواعد و روال زندگی و اخلاق نسل کهن را می شکند یا محکوم میکند خود چیز تازهئی عرضه نمی کند، یا اگر میکند چیز مطمئنی نیست، فقط حرف است که گاهی حتی خود آنها هم قانع نمی کند.

روشنفکران نمایشنامه همه برای بدست آوردن ماهیت خود به سفر مبادرت میکنند، سفری که چنین التزامی نمی کند. یا چون محیط اینجا تحمل پذیر نیست می خواهند بگذارند بروند. می بینیم که تم گریز مطرح است، و این تم هر چند در شعر می تواند رقیق و احساساتی باشد اما در نمایشنامه حتماً باید منطقی باشد. بالاخره اگر صورت اول مطرح باشد نتیجه اش مشکوک است، و اگر صورت دوم باشد که سلیقه من اینگونه فرار را نمی پسندد، و فرار از درد معالجه درد نیست. صورت دوم با هدف نمایشنامه هم مغایر است، چون باشکست نسل نو تمام میشود، زیرا می بینیم که نمی تواند بایستد و مبارزه اش را ادامه بدهد و می گریزد. و باتکیه بر این تحلیل مختصر است که می بینیم این نمایشنامه بیشتر حاوی سرگشتگی نسل نو است تا معارضه اش با نسل کهن. برویم سر حرفهای دیگر: در بین این چهار روشنفکر، همایون بیش از همه چهره می کند، شاید بخاطر زیرکی جالبی که در سخنان و رفتارش هست. موضوع نزدیکی «گلدانه» و پستی و حسادت «گل علی» در بر خورد اول پرده يك، بکلی و بی جهت در بقیه نمایشنامه قطع می شود و هیچ

گونه بهره برداری از آن صورت نمیگیرد. بهره برداری کافی از عشق انوش و افشان فقط در پرده دوم انجام میگیرد و از سفر همایون و احسان و پیر بازاری اصلاً انجام نمیگیرد. مسیر صحیحی که منجر به سفر پیر بازاری شود نمی بینیم، مسیری که منجر به سفر همایون شود پشت صحنه و در خود اومی گذرد و عرضه نشده است، مسیری که می خواهد منجر به سفر انوش و افشان شود قطعیت نمی یابد، یکی دو جمله است شبیه جمله های همانندی که همایون می گوید، و اینها شبیه است به کار احسان که از سفر کوچکی می آید تا به سفر بزرگتری برود.

انوش که در اصل قرار بوده نقش مقابل پیر بازاری را داشته باشد کمتر از آنچه نویسنده پیش بینی کرده خواننده را جلب می کند، لاقلاً بخاطر اینکه بانواختن سونات مهتاب یا بانامه پرانی هایش بیشتر شبیه یکی از قهرمانهای زروقی مستعان یا مرحوم فاضل میشود، و در کار او بیشتر قرزدن دیده میشود تا عشق. اما علتی که نویسنده ساخته است برای آینه گرائی او و گذشته گرائی پیر بازاری جالب و قابل است.

از طرف دیگر اگر سیریک آد مه های بازی را در نظر بیاوریم، می بینیم که نمایشنامه فقط شامل تحولی است در خانمی با آخرین کاری که پرده سوم انجام میدهد، یعنی باز کردن در بر روی پیر بازاری، البته اگر قانع بشویم که این کاریست سمبلیک و او را در جنبه پیر بازاری قرار میدهد. اما این سمبل در حال حاضر خیلی شخصی و ضعیف است و در صورتی قوی میشود که کشمکش برای باز کردن در بین دو جنبه در بگیرد که کوتاه و عمیق باشد.

اما بعد؛

ن گفتگوی نمایش گاهی خیلی قشنگ است و دارای دقت ها و ظرافت های خاصی است. با اینهمه و در عین قشنگی این گفتگوها گاهی ترجمه ای بنظر میرسد یا کتابی یا روزنامه ای و بهر حال سائیدگی و صیقل یک گفتگوی نمایشی را ندارد.

- چخوف بازیهای نمایشنامه جذاب است. گرچه تحت تأثیر است اما با قالبش میتواند.

- چیزی که خیلی مهم است هوای محیط است و بوی رشت که خیلی خوب پس داده

شده است و اما کلاً؛

روزنه آبی با همه نقائص اثری است که در آن قصدویت و حرف و فکر هست و نمایشنامه ای است که لزوم وجودش حس شدنی است، زیرا که نویسنده بمطاله محوطه قابل تنفس امروزی پرداخته و شاید تنها نمایشنامه ای منتشر شده ای است که در آن مسئله جوانان مطرح است. و باز از آن جهت که نویسنده صادقانه حرفهای خودش را زده و تحت تأثیر نوعی بینش نمایشی تراژیک و رقیق و احساساتی که امروزه رسم است نبوده است، و از طرفی نشان دهنده راه های قابل مطالعه ای است در زمینه زندگی و روحیه ملی، و جوابی است به آنها که هنر ملی را در اداها و اصطلاحات میدانند فقط! -

حرفی از صداقت شد، و من معتقد شده ام که در آثار هنر امروز ما - در این محیط

دروغ - قبل از ارزش باید دنبال صداقت گشت.